

«ملت واحد»، «جامعه متکثر»، دو تیغ هم بن مقرض سرمایه

اگر رژیم حاکم برای در هم کوبیدن جنبش کارگری، از هر دو زرادخانه قهر فیزیکی، فکری بهره می گیرد، بورژوازی اپوزیسیون، خواه سینه چاک تمامیت ارضی، ملت واحد، خواه دل‌باخته جامعه متکثر دموکراتیک، در استمداد از زرادخانه دوم برای سلاخی شعور ضد سرمایه داری کارگران، هیچ تسامحی نمی کند. متناسب زمان، گفتمانی پیش می کشد تا آن را دستمایه کسب و کار نماید. آنچه این روزها به ویژه در خارج کشور، در قالب جدال میان طرفداران «ملت واحد» و پرچمداران «جامعه متکثر دموکراتیک» جنجال می شود، گوشه ای از همین خیمه شب بازی های ظاهراً متعارض برای گمراه کردن و به گمراه بردن توده های کارگر است. اولی ها از تمامیت ارضی و دموکراسی سکولار می گویند، دومی ها نیم پایانی این فرمول را تقدیس می کنند، در مورد نیم اولش بلوا راه می اندازند، از «مانعة الجمع» بودن و تناقض آن با نیم دوم سخن می رانند!!، ملت واحد را اسم رمز دیکتاتوری مطلق و سرکوب ملیت ها می خوانند، برای آن، بدیل ویراسته پای بند حقوق قومیت ها، ملت ها، دیانت ها، جنسیت ها، پیشنهاد می دهند!! نام این بدیل پیراسته «ارگانیک»!! و بی تناقض!! را «جامعه متکثر سکولار» می گذارند. طرفین بر طبل این دعوا می کوبند، اما هر دو طیف در مقابل طبقه کارگر سنگر واحد، صف متحد و زرادخانه تئوریک مشترکی دارند. هر دو عین هم به شستشوی مغزی و بمباران شعور کارگران می پردازند، بدترین و تحریف آمیزترین تبیین را از جامعه، کلاً و جامعه موجود، به طور خاص تحویل می دهند. تمامی واقعیت ها را رمزآمیز می کنند تا توده کارگر را متقاعد سازند که گویا جامعه روز ایران متشکل از مشتی فارس، ترک، کرد، لر، عرب، بلوچ، مسلمان، مسیحی، شیعه، بهائی، زن، مرد، بزرگ، کوچک است!! گویا جامعه اساساً اجتماع انبوه آدمهائی است که از طریق نژاد، رنگ پوست، باورها، دیانتها، آئین ها، قومیتها، ملیتها از هم متمایز می گردند!! گویا گرسنگی، بی سرپناهی، ستمکشی، محرومیت های رعب آور معیشتی، رفاهی، درمانی، تبعیضات وحشیانه جنسیتی، آلودگیهای زیست محیطی، پدیده های هستند که با تعویض رژیمها یا تغییر الگوهای نظم اقتصادی، سیاسی، حقوقی، فرهنگی جامعه حاضر، تخفیف می یابند!! تعدیل می شوند!! و حتی ریشه کن می گردند!!! آنچه هر دو طیف اپوزیسیون، **نه در حرف که عملاً**، از تیررس شعور و دسترس شناخت طبقه کارگر دور می کنند این واقعیت زمخت، قهرآگین و اختاپوسی است که جامعه حاضر، جهنم مشتعل سرمایه داری و متشکل از دو طبقه اساسی سرمایه دار و کارگر است. جامعه ای که به کرد و ترک و فارس و بلوچ و عرب یا مسلمان و مسیحی و راست و چپ تقسیم نشده است، از دو طبقه عمیقاً متضاد و اساساً متخاصم کارگر و سرمایه دار تشکیل گردیده است. جامعه ای که کل سکنه اش با هر نژاد و زبان و رنگ و عقیده و آئین آحاد یکی از این دو طبقه ماهیتاً متضاد و در حال پیکار هستند. کارگران همه جا کارگرند، کرد، ترک، فارس، بلوچ یا مسلمان، کلیمی، بهائی، بی دین بودنشان، هیچ خراشی بر اساس هستی اجتماعی آنها وارد نمی سازد، همه بردگان مزدی سرمایه اند، استثمار می گردند، حاصل کار و استثمارشان سرمایه طبقه سرمایه دار می شود، از کار و محصول کار خویش جدا هستند، از هر گونه حق دخالت در سرنوشت کار، تولید و زندگی خود ساقط می باشند. سوای نیروی کار خویش هیچ آهی در بساط ندارند و فروش این یگانه کالا تنها طریق امرار معاش و ادامه حیات آنها است. فارس یا ترک بودن هیچ هویتی به آنها نمی بخشد، هیچ لقمه نانی بر سر سفره خالی فرزندانیشان نمی آرد، از فرودستی، ستمکشی، کوه محرومیت ها و بی حقوقی های آنان نمی کاهد و پوششی برای حفاظت تن عریانیشان نمی گردد.

طبقه مقابل نیز تا جایی که به این شاخص ها بر می گردد، همین وضعیت را دارد. سرمایه دار همه جا سرمایه دار است. استثمار می کند، گرازوار سهمی از اضافه ارزش های تولید شده توسط توده کارگر یا خونمایه حیات این توده نفرین شده

را می‌بلعد، بر سرنوشت کار، تولید، زندگی طبقه کارگر استیلا دارد. حتی اگر در اپوزیسیون باشد شریک قدرت مستولی حاکم است، به این دلیل روشن که ساختار قدرت سیاسی، مدنی، حقوقی، پلیسی موجود، در خدمت بقای سرمایه داری، سرمایه دار بودن او و تضمین حصة سود وی در شط‌پرخروش اضافه ارزش‌ها است. شکی نیست که نه کل کارگران از لحاظ بهای نیروی کار، وضع معاش «رفاه» احتمالی؛ شدت و سرعت و سختی و مرگباری شرائط کار یا دسترسی به دارو، درمان، آموزش، افرادی با سهمیه‌های مثل هم هستند و نه سهم سود صاحبان سرمایه از کهکشان حاصل استثمار کارگران، حجم واحد و رقم ثابتی دارد. مسأله مهم آنست که کل اینها را سرمایه تعیین می‌کند، حتی جغرافیای تفاوتها توسط سرمایه مشخص و انتخاب می‌گردد. اگر در تهران بیش از بلوچستان راه، جاده، مترو، بیمارستان، دانشگاه تأسیس شده، دلیلش پیش ریز سرمایه‌های افزون‌تر در اولی و باعث سرمایه‌گذاری‌های انبوه‌تر سودآوری نجومی‌تر سرمایه در این استان است. عداوت قومی «فارس» و «بلوچ»!! و عرب نیست که طول و عرض و حجم انباشت سرمایه در ایالت‌ها را تقریر می‌کند، هزینه تولید نازل‌تر و چشم‌انداز سودهای طلایی‌تر است که سرنوشت همه چیز را رقم می‌زند. از این هم پیچیده‌تر، اگر کارگر کرد بیش از همزنجیر ترک خویش و برده مزدی عرب، سفاکانه‌تر از کارگر فارس، آماج اهانت قرار می‌گیرد، دلیلش نه «عظم‌رمیم» نیاکان این دوزخ‌نشینان که عزت و ذلت بخشی سرمایه زیر فشار حرص سودجویی موحش‌تر و سبعانه‌تر است. سخن از جامعه‌ای است که به گفته «مارکس» حرف اول و آخرش را سرمایه می‌زند، اما سرمایه نه یک جزء که دو جزء «ثابت» و «متغیر» دارد. دو جزئی که در تشخیص «آدمیزادی» و انسانی خود به صورت دو طبقه سرمایه‌دار و کارگر ظاهر می‌گردند. «اگر سرمایه‌دار سرمایه تشخیص یافته است، کارگر سواى کار مزدی تشخیص یافته چیزی دیگر نیست.» (کاپیتال - جلد سوم) دو طبقه غیرقابل اجماع، ماهیتاً متضاد و مجبور به جنگ گریزناپذیر طبقاتی که تا سرمایه‌داری هست جنگ میان آنها پایان‌ناپذیر است. به این دلیل روشن که هر ریال افزایش انبوه‌تر سرمایه در گرو فرسایش و افلاس سهمگین‌تر کارگر است. هر چه کارگر بیشتر، شاق‌تر، سخت‌تر کار می‌کند، عمیق‌تر و موحش‌تر از کار خود فاصله می‌گیرد. هر چه سرمایه را نیرومندتر می‌سازد، خود مفلوک‌تر و زبون‌تر می‌شود. هر چه می‌آفریند نه فقط از دستش بیرون می‌رود که محصول کار به یغما رفته و بیگانه شده‌اش قدرت اختاپوسی خدگونه‌ای ضد او می‌شود. هر چه غول‌آساز تولید می‌کند، حصة وی از فراورده‌های کار و تولیدش محقرتر می‌گردد، هر چه عظیم‌تر خود را وقف سرمایه می‌کند، سهمگین‌تر از هستی خود ساقط می‌شود. رابطه کارگر و سرمایه یا سرمایه‌دار دقیقاً چنین است. بحث بر سر این کارگر و آن سرمایه‌دار نیست، سخن از دو طبقه اجتماعی تشکیل‌دهنده جهان و جامعه موجود است. جهانی که دارائیه‌ها و سرمایه‌های تلنبار شده 30 سرمایه‌دارش با دار و ندار سه میلیارد و نیم سکنه کارگرس برابری می‌کند!! و در جهنم سرمایه‌داری ایران، دارائی یک سرمایه‌دار (ورثه اسدالله عسکراولادی) از هزینه معاش، بهداشت، درمان، آموزش سالانه هشت میلیون کارگر با 26 میلیون عائله آنها افزونتر است!! جهنمی که فقط سهم «ولی فقیه» درنده‌اش، از کوهسار سرمایه‌ها و اضافه ارزشهای آفریده طبقه کارگرس 4275 تریلیون تومان و مزد سالانه کارگران آفریننده این اضافه ارزش‌ها از 2000 تریلیون تومان بیشتر نیست. جامعه‌ای که فقط شاه ساقط آن در سال 1357 خورشیدی بنا بر گزارش «فاین‌نشنال‌تایمز» بیش از 35 میلیارد دلار سرمایه و اضافه ارزش حاصل استثمار توده کارگر را با خود برد و از کشور خارج ساخت، در حالی که کل مزد سالانه طبقه کارگر آفریننده این اضافه ارزش‌ها، سرمایه‌ها، کمتر از 3 میلیارد تومان، یعنی به مراتب نازل‌تر از یک دهم، رقم خارج شده توسط شاه ساقط بوده است. (دارائیه‌های بانکی را می‌گوئیم)

از چنین جامعه‌ای سخن می‌گوئیم. جامعه‌ای که دهها میلیون توده کارگرس در باتلاق گرسنگی، بی‌سرپناهی، محرومیت از خوراک، پوشاک، دارو، درمان، آموزش، هوای قابل تنفس غوطه‌می‌خورد و طبقه سرمایه‌دارش در کنار کوهساران

سر به فلک کشیده سرمایه های پیش ریز شده اش، 6000 تریلیون تومان سرمایه سرگردان خارج از حوزه های طلایی انباشت اما شریک استثمار چند ده میلیون کارگر دارد. جامعه ای که سطحی کنکرت از توسعه اقتصادی، سیاسی، مدنی، حقوقی، فرهنگی، فکری، ایدئولوژیک، اخلاقی سرمایه به عنوان یک رابطه اجتماعی است، ریشه کل استثمار، ستمکشی، تبعیضات جنایتکارانه جنسیتی، آلودگیهای مرگ آور زیست محیطی و سیه روزیهای دیگر توده های کارگرش در وجود سرمایه است. طبقه کارگرش برای هر جرعه آزادی، هر ذره حقوق انسانی، هر میلیمتر کاهش آپارتاید جنسیتی، هر مقدار تقلیل آلودگی محیط زندگی، هر لقمه غذا، هر وجب سرپناه، چاره ای ندارد سوای آنکه به جنگ سرمایه رود و طبقه سرمایه دارش برای دفاع از سرمایه ها، سودهایش از هیچ درندگی، سرکوب و حمام خون علیه هر نفس کشیدن اعتراضی کارگران دریغ نمی کند.

سخن از چنین جهنمی است و حال در قعر این دوزخ تفتیده آکنده از بربریت و دلمه های خون، دو طیف اپوزیسیون از 60 میلیون توده کارگر نفرین شده، دوزخ نشین، معترض و شورشی می خواهند که رژیم دینی روز سرمایه را با الگوی حکومتی سکولار و دموکراتیک سرمایه داری جایگزین سازند!! تا اینجا وحدت دارند، اختلافشان آنست که یکی بر طبل «ملت واحد» می کوبد!! و دیگری آهنگ «جامعه متکثر» ساز می کند!! اختلاف دیگرشان این است که یکی عریان، از ناخن پا تا موی سر، دخیل بند دربارها، دولت ها، بلوک بندیهای بورژوازی جهانی است، دیگری این کار را شرمگینانه و فریب آمیز انجام می دهد. پاسخ کارگران آگاه ایران به هر دو طیف، شفاف است. جدال جایگزینی رژیمی با رژیم دیگر، تجسم رقابت ها و تسویه حساب های سودجویانه درون طبقاتی لایه ها و احزاب بورژوازی است، هیچ گرهی از کوه مصیبت ها و شدت استثمار، گرسنگی، محرومیت ها و فقر و فلاکت طبقه کارگر باز نمی کند، رژیمها آن می کنند که سرمایه می خواهد، آنچه زیر نام دموکراسی، حقوق بشر، رفاه، آزادیهای سیاسی، جامعه مدنی، در این یا آن نقطه جهان، به دست آمده و چشم ها را خیره کرده است، صرفا بازتاب عقب نشینی گریزناپذیر و قهری بورژوازی در مقابل موج پیکار توده کارگر، اما عقب نشینی هائی آگاهانه با پیش شرط خروج پرولتاریا از سنگر کارزار ضد سرمایه داری بوده است، عصر این نوع عقب نشینی ها تاریخا منطوقی گردیده است. سرمایه داری در هیچ کجای جهان بضاعت این شکل پسگردها را ندارد و درست بر همین مبنی است که در رفیع ترین قله های رفاه، دموکراسی، مدنیت و حقوق بشرش!! فقط فاشیسم و باز هم فاشیسم می زاید، تکلیف جهنم سرمایه داری ایران به اندازه کافی روشن است. در اینجا سرمایه از روز نخست، سوم حوت، رضاخان، فلک الافلاک، قصر، حشمتیه، دژ برازجان، پزشک احمدی، حمام خون غیبی، گورستانهای زیرسیاهچالها زائید، با هر وجب توسعه اش، نماد برپائی مخوف ترین شکنجه گاهها، کشتارها، بیست و هشتم مردادها، ساواک ها، زنده سوزاندن آدمها، اوین ها وکیل آبادها، عادل آبادها، شد. کمی این طرف تر سنگ تمام گذاشت، فاشیسم درنده اسلامی زاد و به پنج قاره عالم صادر کرد. در این جا سرمایه آن نمود که تاریخ جبر بقای نظام سرمایه داری ساخته بود و چاره ای جز آن نداشت. این راز مهمی است. رازی که فقط با شعور بالیده مارکسی ضد سرمایه داری قابل فهم است. مشکل چپ خارج از سنگر پیکار طبقاتی توده کارگر نیز دقیقا در همین جا قرار دارد، در ناتوانی تشخیص این راز، سرمایه در اینجا نه قادر و نه حاضر به پرداخت هزینه ای برای خریداری و دفن جنبش کارگری است. به جای قبول چنین هزینه ای، دست به سرکوب قهرآمیز، با حمام خونهای سبانه می زند. از آغاز چنین کرده است و حال در عصر انحطاط انفجارآمیز تاریخی سرمایه داری، در دوره ای که همه جا هر میلیمتر عقب نشینی صد سال قبلش را با طوفان تهاجمات و بازپس گیری ها جبران می کند، فکر تحمیل رفاه و حقوق مدنی و آزادی سیاسی بر سرمایه، در چهارچوب پای بندی به بقای بردگی مزدی بسیار سفاهت آمیز است. اگر خلاف مصالح اپوزیسیون ها است که دریابند اما کارگران بسیاری در دنیا با گوشت، پوست، خون خویش این واقعیت را لمس کرده اند، سرمایه خود

با داغ، درفش، شلاق، بمباران، حمام خون به همه تفهیم نموده است که برای حصول بهای ماوراء ارزان نیروی کار، برای کمترین میزان آموزش، دارو، درمان، برای مثله شده ترین شکل حقوق نازل انسانی مجبورند علیه سرمایه بجنگند. اگر می خواهند زنده مانند باید آماده کارزار سراسری شورائی، آگاه، ضد سرمایه داری شوند. بدون این صف آرائی و آرایش قوا، تنها راه، بیتوته در کارتن ها، گورها، ریاضت کشیدن، گرسنگی، تن دادن و تحمل جاویدان همه محرومیتها است. سخن کارگران آگاه با هر دو طیف اپوزیسیون، با عشاق سینه چاک «ملت واحد» یا مشتاقان رمانتیسیست جامعه متکثر!! آنست که دوران افتادن در تله دموکراسی را تا حدی پشت سر نهاده و می کوشند هر چه کامل تر پشت سر نهند. صرف تغییر رژیم را علاج هیچ دردی نمی دانند. جنگ برای سرنگونی جمهوری اسلامی جزء لاینجزا و غیرقابل تعطیل کارزار طبقه آنان است اما این جنگ را از پروسه پیکار طبقاتی ضد سرمایه داری قابل تفکیک نمی بینند. تا اینجا از پیام کارگران آگاه به هر دو طیف طرفداران تمامیت ارضی آذین بندی شده به دموکراسی، سکولاریسم، دولت پیراسته از دین یا سینه چاکان جامعه متکثر دموکراتیک متمایل به طریقت اجتماعی و «سوسیالیستی»!! گفته شد، اما این کارگران به هر کدام این طیف ها، جدا، جدا هم تذکرات و هشدارهائی دارند.

اول: به طیف طرفدار «ملت واحد»

طیفی که وسیع است و همه نبش قبرشدگان رژیم شاهنشاهی سرمایه، میرحسین گویان مدعی عبور از رژیم اسلامی با عزم جزم برای پاسداری از سرمایه داری یا پاره ای محافل دیگر را در بر می گیرد. حرف کارگران آگاه با کل این جماعت متشتت، از سکولار گرفته تا دینی آنست که «ملت واحد»!! افسانه فریب و زنجیر آهنین سرمایه بر دست و پای جنبش ما است. کارگران وطنی ندارند که خواستار تمامیت ارضی یا وحدتش باشند!!، قفل اسطوره «ملت، دولت» بورژوازی را دیری است که از شعور جنبش خود کنده و به آشغالدونی تاریخ انداخته اند. آنچه صاحبان سرمایه «میهن» می نامند، اسم رمزی برای انکار شرارت آمیز تضاد مشتعل میان دو طبقه سرمایه دار و کارگر، فریب دادن و متقاعد نمودن دومی به قبول بردگی مزدی اولی است. این سرشت بورژوازی است که بسان هر طبقه مسلط و مستولی، منافع خود را منافع کل انسانها می خواند!!، چرخه تولید سود و سرمایه را چرخ زندگی کارگران می نامد!! دولتش را دولت همگان، از جمله استثمارشوندگان و فرودستان القاء می کند، قانون، مدنیت، حقوق، فرهنگ و ملاک های ضامن بقای استثمارگری و حکمرانی طبقه اش را شیرازه نظم هستی و پاسدار رهائی بشریت جار می زند!! بورژوازی از آغاز چنین نموده است و افسانه سیاه «ملت» را ظرف این فریبکاری دیده است. همه جا، در نقطه، نقطه دنیا به تمام زبان ها عربده سر داده است که کارگر و سرمایه دار، طبقه استثمارگر حاکم و طبقه استثمارشونده ساقط از هستی، جدا از کار و محصول کار، منفصل از سرنوشت کار و تولیدش «اعضای یک پیکر واحد»!! به نام «ملت» هستند!! منافع واحدی دارند!! سرنوشت مشترکی دارند!! باید دوش به دوش هم برای آبادانی «میهن» اجدادی گام بردارند!! ملت دستاویز شوم آذین شده این دروغ است که گویا کارگر و سرمایه دار نیروهائی قابل اجماع و متحد المنافع می باشند!! گویا «یکی کارش را می فروشد!! دیگری می خرد!! نیاز همدیگر را برطرف می کنند»!! به نفع آنان است که دست در دست هم نهند!! با صلح و صفا، بدون خصومت و کدورت برای سربلندی مام وطن کمر همت بندند و پیمان اخوت پاس دارند!! آنچه در این میان دفن و تیرباران می شود، رمزآمیز می گردد آن است که یکی به دلیل کارگر بودن از هر گونه دخالت در تعیین سرنوشت کار، تولید و زندگی خود ساقط است و دیگری بر هست و نیست اولی حکم می راند، یکی گورخواب، گرسنه، مفلوک، مقهور و محکوم به مرگ ناشی از نداری و فقر، بیماری، بی داروئی، بی آبی است و دیگری حاصل کار اولی را کوهسار سرمایه، قدرت و برج آهنین حاکمیت خود می سازد. میهن و ملت مفاهیم پوشالی، افیونی مهلک و

سمومی مرگ آور هستند که یگانه مصرفشان پرده اندازی بر بنیادی ترین و زمخت ترین واقعیت ها، راندن کارگران به طواف کعبه قدرت بورژوازی، تعطیل مبارزه طبقاتی و بیرون راندن کارگران از سنگر جنگ ضد سرمایه داری است.

دوم: با منادیان کثرت گرایی و مشتاقان برپائی جامعه متکثر،

در رابطه با اینان، بحثی طولانی لازم است، بحثی که جایش اینجا نیست، اما زمان هجوم گمراهه ها و انباشت سرگردانیها، است. «آب دریا را اگر نتوان کشید - هم به قدر تشنگی باید چشید» انقلاب اکتبر اگر برای جنبش کارگری جهانی شکستی مهور به «پیروزی»، موجد افقی وارونه، بازگشای برهوتی فرساینده و سرآغاز زنجیره طویل شکست های بعدی بود، اما بورژوازی بین المللی را هم به ورطه دوپارگی ایدئولوژیک، میلیتاریستی خوفناکی انداخت. نوعی دوپارگی فریب آلود پراشوب که البته هزینه کل رقابت ها، جنگ افروزیها و ویرانسازیهای هم بر زندگی توده های کارگر آوار شد و همچنان آوار است. شروع این دوپارگی با بالیدن دو الگوی متمایز حکومتی سرمایه داری همراه و همساز گردید، دو الگویی که جنبش کارگری جهانی را نیز در منجلاب عفونی مولود خود موفون ساخت. بورژوازی اردوگاهی بیرق دروغین کمونیسم افراخت، نیمی از طبقه کارگر دنیا را با این نام فریفت و اردوی قدرت خود کرد. این اردو را لشکر استقرار دولت های درنده اردوگاهی و پاسدار بدترین حوزه های شدت استثمار، ستمگری، فقر آفرینی و فلاکت زائی سرمایه داری کرد. بورژوازی دلیند «بازار آزاد» هم که از دیرباز زخم کاری کمون پاریس، انقلاب ژوئن، انترناسیونال کارگری اول برتن داشت و اینک آوازه پیروزی انقلاب اکتبر و «کمونیسم»!! «زمین زیر پایش را شش و آسمان بالای سرش را هشت» کرده بود بسیار دهشتناک تر از پیش، تنها راه را راضی کردن اتحادیه های کارگری، قبول هزینه دفن جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر زیر پرچم دموکراسی و «جامعه رفاه» دید. این دوره، دهه های متمادی طول کشید، هر چه گذشت شاهد فروماندگی و ضعف افزون تر بخش اردوگاهی سرمایه داری در مقابل قطب رقیب به لحاظ میزان سهم بری در مالکیت، قدرت، حاکمیت و سود سرمایه جهانی گردید. این، اما یگانه معضل این بلوک بندی نبود، از همان روز نخست و حتی پیش از تولدش موج نقد و اعتراض محافل آکادمیک دارای تعلقات گسسته کارگری یا حتی متفکران بخش چپ همان بورژوازی اردوگاهی را برانگیخت. ندهائی بدون بار طبقاتی کارگری که علی العموم بر ساحل دموکراسی طلبی و «سرمایه ستیزی» دموکراتیک!! لنگر انداختند. بلوک غربی سرمایه داری نیز به رغم داد و ستد پیروزمندانه با اتحادیه ها و فتوحات چشمگیر در تعطیل کارزار ضد بردگی مزدی کارگران، هر چه گذشت با اعتصاب وسیع تر و مشتعل تر، ولو سازشکارانه طبقه کارگر و همزمان موج انتقاد محافل «حقوق بشری» درون خود مواجه گردید. هر چه سرمایه جهانی ریال، ریال سود و هر دور بازتولیدش را عمیق تر به مسموم سازی خورد و خوراک و مایحتاج حیاتی بشر قفل کرد، هر چه سبانه تر در برابر خواستهای ضد آپارتاید جنسیتی ایستاد، هر چه بحران خیزتر شد و بحرانهایش طوفانی تر، ویرانگرتر شد، هر چه دورنمای زنده ماندن بشر در سیطره بقای خود را ناممکن تر ساخت، به همان اندازه هم با کمپین های گسترده تر و جنبش های کثیرتر اصلاح طلبانه فراطبقاتی «قهرگریز» یا قهرآگین رو به رو گردید. زمان گذشت. جنبش کارگری زیر بار آنچه هر دو قطب سرمایه بر سرش آوار کرده بود، زمین گیر، فاقد هر میزان صف آرائی مستقل و جبهه جنگ ضد سرمایه داری بود. بورژوازی همه جا نرد قدرت می باخت اما سرمایه داری هر لحظه سهمگین تر از لحظه پیش، ظرفیت چرخیدن و ماندگاری را از دست می داد، رخدادی که بر اندام سیاستگذاران، متفکران، برنامه ریزان نظام زلزله انداخت، عده ای را وادار به چاره گری کرد، مجبور به جستجوی راه اصلاحات برای مقابله با خطر طغیان توده کارگر و انهدام نظام نمود. خیلی ها را به اپوزیسیون سالاری راند، کروگمن ها را به پند و اندرز فریدمن ها و داشت، انبوهی از نظریه پردازان را با پیشینه غربی، شرقی، به میدان آورد

که ویژگی مشترک آنها تخطئه نقد مارکسی سرمایه داری، ارائه تصویری قابل قبول از مناسبات بردگی مزدی، معماری جامعه اطلاعاتی - تکنیکی، نفی یا کمرنگ سازی تضاد دو طبقه اساسی، خلق وجود غول پیکری به نام «طبقه متوسط»، با نقش بازی امام زمانی، نفی مبارزه طبقاتی و نوع اینها بود. زمان پیش شتافت. ابعاد بحران خیزی سرمایه عظیم تر شد. بخش آسیب پذیرتر سرمایه به اغماء رفت. اردوگاه از هم پاشید، قطب غربی سرمایه داری هم بقای هر لحظه نظام را در گرو اعمال سبعیت موحش تر علیه هست و نیست ساکنان کارگر دنیا دید. رخدادها گره خوردند. مرگ اردوگاه و انفجار آمیزی انحطاط سرمایه داری کلا، ادامه دهندگان نقد دموکراتیک اردوگاه، و جماعت اردوگاهی بی اردوگاه شده را در یک سو، جستجوگران دل نگران انفجار سرمایه داری و اپوزیسیونهای دموکراسی جوی لیبرال بورژوازی در سوی دیگر را به هم پیوند زد. «چون که این رنگ از میان برداشتی - موسی و فرعون کردند آشتی» نیروهائی که در دهه های نخست پس از وقوع انقلاب اکتبر، به رغم تعلقات اجتماعی، طبقاتی واحد دو شقه شده بودند اینک به سوی هم باز می گشتند، مائوتسه دون و سون - یات - سن، کریس هانی و ماندلا، اسکندری و مصدق، جبهه ملی و حزب توده، لیبرال ناسیونالیستها و چپ خلقی اردوگاهی، مائونیستی، لیبرال سوسیالیست ها و اروکمونیست ها با هم آشتی می کردند، اخلاف چند نسل این طرف تر دو شقه شدگان، بساط افتراق جمع می کردند. در انستیتوها، آکادمی ها، میزگردها دست به دست هم می دادند و برای نسل جوان سرگردان طبقه کارگر نسخه مقابله با سیاستهای تهاجمی ریاضتی سرمایه داری می پیچیدند!!، جنبش های اعتراضی خواهان ویرایش و پیرایش سرمایه داری اما فاقد هر میزان بنمایه ضد بردگی مزدی نثار زندگی و چراغ راه نجات توده وسیع عاصی می کردند. جنبش هائی که در آن لیبرال، دموکرات و سوسیال دموکرات سابق با اردوگاہیان بی اردوگاه شده لاحق نیروی واحد، همصدا می ساختند. سرکردگان مکتب فرانکفورت پیشین لباس سوسیالیست های بازار پسین می پوشیدند و در کنار مصلحان چاره گر قطب غربی سرمایه انجمن فراماسیونری تشکیل می دادند. نیروئی که بخش چشمگیری از کارگران دنیا، بالاخص نسل سنگر گم کرده، سردرگم، شستشوی مغزی را پشت سر خود صف می کرد، در سیاتل، جنوا، گوتمبرگ، در پشت این یا آن کامپیوتر، کمپین ضد گلوبالیزاسیون، ضد هسته ای، ضد جنگ، ایستادگان شب، بسته بندی می کرد و وارد بازار می نمود. کمپین هائی که هر کدام آترناتیو پرجاذبه ای در مقابل مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری طبقه کارگر بودند. از یاد نبریم که نسخه نویسان کمپین ها لزوما صاحب کارخانه، معدن، بانک، کشت و صنعت یا تجارتخانه نبودند، نماینده فکری بورژوازی بودن، نیازمند این مالکیتها نیست. می توان درس خوانده طبقه کارگر بود اما با سلول، سلول هستی خود به تحلیل ها، راهبردها، راه حل پردازیها، سرمایه و سرمایه داران هم آویزان یا در آنها فسیل بود. این جماعت، صریح یا ضمنی، رازآمیز یا بی پرده به توده کارگر دنیا القاء می کرد که: سرمایه داری منزلگاه آخر تاریخ است!! درست است که سرمایه داران پاسدار انصاف، عدالت و حقوق آدمیزاد نیستند، بعضا کفایت و لیاقت برنامه ریزی چرخه تولید یا نظم اقتصادی، مدنی، سیاسی، فرهنگی سرمایه داری را ندارند، این هم قابل قبول است که سرمایه داری محل انباشت بحرانها و اعتراضات است اما همین است که هست. «آش و کشک خاله است» سرمایه داری اهل رفتن نیست، باید تحمل کرد، جنگید، اصلاح نمود، امیدوار بود. قدرت اعجاز و رهائی آفرینی «طبقه متوسط» را هم دید. باید مواظب باشیم اسیر عود مبارزه طبقاتی، تخاصم میان پرولتاریا - بورژوازی و احیاء «تمامیت خواهی» نشویم!! کسانی که تا دیروز هر کمونیست آگاه و رادیکال منتقد سرمایه داری اردوگاهی را تکفیر می کردند، اینک همصدا با منتقدان لیبرال آپارتاید جنسیتی و محیط زیست سوزی نظام سرمایه داری تمامی کارگران دنیا را از بازتجدید «تمامیت خواهی کمونیستی» می ترسانند!! ترجیع بند کلام این جماعت همین نکات است و جامعه متکثر دموکراتیک از همین جا می جوشد. جامعه ای که الگوئی از جهنم سوزان بردگی مزدی و برپائی آن در گرو تعطیل ماندن مبارزه طبقاتی توده های کارگر است. طرفداران جامعه متکثر علی الظاهر بنیاد شناخت

و آناتومی خود را بر این پایه استوار می کنند که جامعه انباشت تضادها است، هر گروهی، حزبی، منافع خاصی دارد که با منافع و چشمداشت افراد، احزاب، جمعیت های دیگر متضاد است. بنا بر این در درون هر جامعه یا حتی هر تشکل و فرقه ما با دو عامل سرکش منافع و تضاد سر و کار داریم. منافعی که با هم در تعارض هستند و سرنوشت آنها توسط عنصرسومی به نام قدرت تعیین می گردد. تضاد منشأ شکوفائی، آفرینندگی، پیشرفت است. اما از قدرت باید استفاده بهینه نمود، در غیر این صورت فروپاشی و تباهی به بار می آرد. قدرت الگوی واحدی ندارد، در شکل خاص دولتی اش خلاصه نمی شود، همه اشکال اتوریته، نماد قدرت هستند و باعث وادار ساختن افراد به کاری می گردند که خود به طور دلخواه، راضی به انجامش نیستند یا شاید نباشند. قید و بندهای اخلاقی، موازین انضباطی، سنت ها، تابوهای دینی، ملی هم ابزار قدرتند، تراست ها، کارتل ها سهم عطیمی از قدرت را دارند. کثرت گرایان انبوهی از مباحث آشفته را پیش می کشند، «توسعه نیافتگی اقتصادی، سیاسی»!!، فشار دیرینه و سهمگین دیکتاتوری، رشد بدفرجام «ملت - دولت»!! «عدم انکشاف جامعه مدنی»، «لاینچل ماندن مسائل ملی»، «ادامه تسلط باورهای دینی»، «بقای مشکل قومیت ها»، استمرار «جدال ادیان» را هم ضمیمه مفروضات خودساخته پیشین می کنند تا کل اینها را سنگ و سیمان بنائی معوج برای ساز کردن سمفونی فریب کنند.

معماران جامعه متکثر به تمامی ترفندهای بالا دست می یازند تا چه کنند؟ پاسخ روشن است، واقعیت سرمایه داری را از دسترش شعور کارگران دور کنند، تضاد ماهوی، سرکش، طغیان آمیز، غیرقابل آشتی دو طبقه اساسی این جامعه را لباس اختلاف منافع متعارف حقوقی، مدنی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی فراطبقاتی پوشانند. جامعه را از معنای زمینی آن به مثابه سطح معینی از انکشاف اقتصادی، مدنی، حقوقی، فکری، فرهنگی، اخلاقی، اجتماعی، نظامی، پلیسی، تهی گردانند، رابطه اندرونی، انداموار و غیرقابل تفکیک میان بنمایه شکل تولید یا رابطه کار و سرمایه با ماهیت دولت، همه فراساختارهای مدنی، سیاسی، فرهنگی، فکری حاکم را قیچی کنند، سببیت و بربریت سرکش این نهادها را از سرچشمه واقعی آنها که سرمایه است منفصل سازند، این جنایت ها و توحش ها را حاصل بی لیاقتی، شقاوت، ذات فاشیستی دولتمردان خوانند!!، بار آورد قهری این و آن ایدئولوژی نامند!! مهر توسعه سیاسی نامکفی و رشد ناقص مدنیت کویند و سرانجام دموکراسی را به عنوان معجزه عظیم خلقت و علاج همه دردها جنجال کنند. عده ای از تکثرگرایان برای فرار از فشار تناقضات فاحش پندارهای خود به بسیاری از فریبکاری ها و شعبده بازی ها هم می آویزند، در حالی که با کلام، کلام خود نقش سرمایه داری، این تنها بانی تمامی فقر و فلاکت و سیه روزیها، یگانه عامل جدا کردن کارگر از کار، حاصل کار و ساقط کردن وی از هر نوع دخالت در تعیین سرنوشت تولید، کار، زندگی را از دسترس شعور کارگران دور می کنند، یک سطر در میان، با غلاظ و شداد، به انتقاد از سرمایه داری هم تظاهر می کنند. از یک سوی پرآوازه ترین کمپین ها را علیه سانسور راه می اندازند!! از سوی دیگر خود، به بدترین شکل سانسور و بازگونه پردازی واقعیت ها دست می زنند تا توده های کارگر را از سنگر جنگ رادیکال طبقاتی خارج سازند. آنچه زیر نام کثرت گرایی غوغا می شود، برخلاف ظاهرش، لشکرکشی ایدئولوژیک سرمایه آویزی است که خرد کردن، در هم کوبیدن و متلاشی نمودن بیش از پیش پایه های اتحاد، همسنگری، همزمی کثیرترین سکنه دنیا یعنی توده کارگر برای رهائی از استثمار، ستم، ساقط بودن از حق تعیین سرنوشت کار، زندگی را هدف گرفته است. کثرت گرایان زیر بیرق مجعول حقوق آحاد، گروهها، ملیت ها، قومیت ها، احزاب، فرقه های دینی و عقیدتی، عملاً فقط طبقه کارگر را شقه، شقه می کنند تا هر شقه را به وحدت با بورژوازی بفرستند و پیاده نظام مفلوک تسویه حساب های درون طبقه سرمایه دار، به نفع این و آن بخش از سرمایه داران سازند. توده های کارگر دنیا به حکم هستی اجتماعی و شیرازه کار، معاش، رفاه، حقوق، آزادی خود، هیچ تضاد و جدالی در هیچ زمینه ای با هم ندارند. هیچ بخش آنها دارای هیچ منافع جداگانه از بخش های دیگر نیست،

اگر شدت استثمار آنها متفاوت است که هست، اگر طول و عرض بدبختی ها، ستمکشی ها، گرسنگی ها، بی سرپناهیها، بی بهداشتی ها، بی آبی و بی دارویی یا سایر محرومیت های آنها متفاوت است که بدون شک، هست. نه فقط هیچ ربطی به منافع متمایز آنها ندارد، نه تنها مایه خیری برای هیچ کارگری در هیچ کجای دنیا نیست، که اولاً، گویای اعمال سبعیت و بربریت هولناکتر سرمایه بر بخشهایی بیش از بخش های دیگر است، ثانیاً، تابعی از شکست و پیروزی های کارگران علیه سرمایه داری است، ثالثاً بانی افتراق، تشننت و تزلزل در همبستگی انترناسیونالیستی ضد سرمایه داری طبقه کارگر جهانی شده است. این تفاوت ها توسط نظام بردگی مزدی بر کارگران تحمیل شده است، هزینه آن بر زندگی توده کارگر دنیا سرشکن و سنگین گردیده است. سرمایه از وجود آنها برای انباشتن زرادخانه ناسیونالیستی علیه انترناسیونالیسم کارگری بهره جسته و می جوید. کارگران برای بازیابی، قوام و استحکام قلاع قدرت خود در مقابل سرمایه داری باید بنیاد این تفاوت ها را بر هم ریزند. آنها نیازمند یکی شدن در مقابل سرمایه، ارتقاء خود به یک قدرت سراسری شورائی، ضد سرمایه داری و پیکار برای برپائی جامعه و جهانی، بدون کار مزدی، دولت، طبقات هستند. هر سخن از کاهش فشار استثمار، کاهش ستمکشی و محرومیت های این طبقه در هر نقطه دنیا، هر اشاره به رهائی فرجامین این اکثریت غالب سکنه دنیا بدون تأکید بر مبارزه متحدشان علیه بنیاد هستی سرمایه داری سوای فریب هیچ چیز دیگر نیست. راه رهائی بشریت عصر از همبستگی، هم‌رزمی هر چه آهنین تر این جمعیت چندین میلیاردی علیه سرمایه داری می گذرد. جار و جنجال برپائی جامعه متکثر نه فقط هیچ کمکی به پیکار این طبقه و مشتعل نمودن این جنگ نمی کند که فاش و عریان در خدمت بورژوازی برای سرکوب و شکست این جنگ است.

ناصر پایدار

اسفند 1401